**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 015– 17 /06/ 1400 روایات طهارت خمر/ روایات مساله/نجاست خمر**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

در جلسه گذشته روایت حسین ابن ابی ساره (یا حسن ابن ابی ساره) بیان شد.

## کلام علامه حلی نسبت به روایت‌های طهارت خمر: مَجاز بودن خمر در معنای عصیر

در مورد روایت‌های طهارت خمر، علامه حلی بحثی در منتهی دارند. یکی از جواب‌هایی که ایشان مطرح می‌کنند چنین است: «و باحتمال إرادة المجاز، فإنّ العصير قد يسمّى خمرا، لأنّه يئول إليه، فيحمل عليه جمعا بين الأدلّة»[[1]](#footnote-1).

ایشان کلمه خمر را حمل بر عصیر می‌کنند به جهت آنکه مجازا ممکن است به عصیر، خمر گفته بشود. ولی این حمل خیلی بعید است. اگر هم مجاز باشد، مجاز بعیدی است که نیاز به قرینه خاص دارد و جمع عرفی شمرده نمی‌شود. شاید نفسِ اینکه احتمال مَجازیت وجود دارد، موجب بشود نص در یک معنا نباشد. ولی به هرحال جمع تبرعی است.

## تأیید علامه حلی بر نظارت این دسته از روایات بر نگهداری و استفاده از لباسِ آلوده به خمر

در جلسه گذشته بیان شد که تنها بحث مطرح شده نسبت به خمر، طهارت و نجاست آن نیست. بلکه نگهداری خمر و پوشیدن لباسِ آلوده به آن نیز از قدیم، محل بحث بوده است. بنابراین بعید نیست که روایاتی که فرموده‌اند: «لابأس» ناظر به نگهداری و استفاده از چنین لباسی باشند.

علامه حلی عبارتی دارند که مؤید این احتمال است: «و يحتمل انّ رفع البأس إنّما هو عن اللّبس لا عن الصّلاة فيه»[[2]](#footnote-2). البته در روایت حسن ابن ابی ساره، از نماز خواندن در آن سؤال شده ولی در روایت دوم فقط می‌فرمایند: «لابأس به». در اینجا رفع بأس نسبت به پوشیدن است نه از نماز خواندن در آن.

البته ممکن است از آیه قرآن که فرموده است: «فاجتنبوه» چنین استفاده بشود که همه استفاده‌های چیزی که با خمر آلوده شده، اشکال دارد. بنابراین از لباسی که با خمر آلوده شده است، باید اجتناب بشود. همین احتمال ممکن است منشأ این سؤال‌ها و روایت‌ها شده باشد. همچنین نکاتی در بعضی روایات هست که باعث می‌شود این احتمالِ مستند به آیه قرآن، جدی‌تر بشود. در جامع الاحادیث می‌فرماید:

لعن رسول الله فی الخمر عشرة غارسها و حارسها و بایعها و مشتریها و شاربها و آکل ثمنها و عاصرها و حاملها و المحمولة الیه و ساقیها[[3]](#footnote-3).

در این حدیث حمل کننده خمر را هم لعن نموده‌اند و حتی کسی که خمر به نزدش حمل می‌شود. ممکن است چنین برداشت بشود که نباید به خمر نزدیک شد. در جای دیگری نقل فرموده‌اند: «لا والله لا أحب ان انظر الیه». ممکن است از همین روایت، چنین ذهنیتی ایجاد بشود که امساک خمر هم اشکال داشته باشد.

همچنین روایاتی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ظروفِ شراب نهی کرده‌اند[[4]](#footnote-4). نهی از ظروف شراب، ممکن است نهی از نگهداری ظروف شراب باشد. به این بیان که ظروف شراب حتی اگر شرابی داخلش نیست و هنوز شسته نشده است، اشکال داشته باشد. در این روایت‌ها می‌فرمایند اوانی خمر را قبل از غَسل نمی‌توان استعمال نمود. ممکن است فقط استعمال مرادشان نباشد و نفس نگهداری هم اشکال داشته باشد.

یک سری روایت دیگری هم نقل شده که گویا نگهداری خمر را مشکل می‌دانند:

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام سئل عن الخمر یعالج بالملح و غیره لیحول خلا؟ فقال لاباس بمعالجتها. قلت: فانی عالجتها فطینتُ رأسها ثم کشفتُ عنها فکشفت عنها فنظرت الیها قبل الوقت او بعده فوجدتها خمرا أیحلّ لی امساکها؟ قال علیه السلام لا بأس بذلک انما ارادتک ان تتحول الخمر خلا ولیس ارادتک الفساد[[5]](#footnote-5).

گویا راوی گمان می‌کرده است تا وقتی در ظرف بسته بوده است اشکالی ندارد و وقتی درش باز شده و مشخص شد که خمر است، احتمال حرمت می‌داده است. امام می‌فرمایند اشکالی ندارد.

در جلسه گذشته نیز روایتی نقل شد که: «انما حرّم الله شربها ولم یحرّم لبسها ومسها والصلاة فیها».

از مجموع این روایات و قرائن برداشت می‌شود که نگهداری خمر و لباسی که خمر به آن رسیده است، محل بحث بوده است. بنابراین ممکن است روایت‌های رفع بأس، ناظر به این جهت باشد.

## حمل روایت‌های طهارت خمر، بر خصوص لبس

گفته شد که ممکن است مراد از روایات طهارت خمر و رفع بأس، نگهداری و پوشیدن لباس آلوده به آن باشد. ولی اگر این احتمال پذیرفته نشود؛ نتیجه آن است که اطلاقِ روایات رفع بأس، نماز خواندن در آن لباس را هم جایز بداند. پس از آن نیز بالملازمه، طهارت خمر استفاده می‌شود.

ولی حمل این دسته از روایات بر آنکه مرادشان خصوص لبس بوده است، بسیار آسان می‌باشد. چون روایت‌های دیگری که می‌گویند نماز در آن‌ها جایز نیست تخصیص می‌زند و حمل مطلق بر مقید می‌باشد.

بنابراین تمسک به این دسته از روایات برای طهارت خمر، صحیح نیست.

# روایت عبد الله بن بکیر

روایت دیگر دال بر طهارت خمر از عبد الله بن بکیر است:

رَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْمُسْكِرِ وَ النَّبِيذِ يُصِيبُ‏ الثَّوْبَ‏ فَقَالَ لَا بَأْسَ.[[6]](#footnote-6)

این روایت را قرب الاسناد از «محمد بن ولید» از «عبد الله بن بکیر» نقل کرده است. در تهذیب هم «سعد ابن عبد الله عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر» نقل کرده‌اند.

## بررسی دلالت روایت عبد الله بن بکیر

آقای صدر در مورد این روایت می‌فرمایند: «وهی تامة دلالةً و سنداً»[[7]](#footnote-7). از نظر دلالتی همان اشکال گذشته[[8]](#footnote-8) در مورد این روایت هم مطرح است. همانطور که علامه حلی هم فرمودند[[9]](#footnote-9).

البته ممکن است گفته بشود اطلاق روایت اقتضاء می‌کند که نماز در آن هم اشکالی نداشته باشد. ولی این اطلاقی است که به راحتی قابل تقیید است. عبارت «لابأس عن لبسه» در واقع سؤال از حیثیت پوشیدن این لباس بوده است نه از نماز خواندن در آن.

به طور کلی استفاده از نجس، بحث خاصی دارد. آیه قرآن می‌فرماید: «والرجز فاهجر». رُجز در آیه قرآن می‌تواند به معنای نجس باشد که باید از آن اجتناب بشود. ممکن توهم بشود که پوشیدن شیء نجس نیز جایز نیست. در این روایت هم با فرضِ محرّم و رُجز بودن مسکر و نبیذ سؤال شده است که فقط شرب‌شان اشکال دارد یا از چنین لباسی هم باید اجتناب بکند. ممکن است نجس باشد ولی وقتی به لباس اصابت می کند، استفاده از آن جایز باشد.

نمی‌توان اصرار داشت که این روایت ظهور در اطلاق ندارد ولی اگر اطلاقش هم پذیرفته بشود، ظهور قابل توجهی نیست و به راحتی قابل تخصیص و جواب است.

تعجب آن است که در نوشته بعضی از معاصرین تعدادی از این روایات را به عنوان نص ذکر کرده‌اند. مرحوم امام اصل ظهورشان را منکر هستند. حتی اگر اصل ظهور را هم بپذیریم ـ که بعید هم نیست ـ ولی در حدی نیست که نصوصیت داشته باشد و به راحتی با روایت‌های حرمت صلاة در لباس آلوده به خمر قابل جمع است.

## بررسی سندی روایت عبد الله بکیر

در سند این روایت در تهذیب «حسن ابن علی ابن فضال» وجود دارد. او هنگام مرگش از مذهب فاسد فطحیت، عدول کرده و امامی شده است. در جای خودش بحث شده است که همین مقدار کافی است برای آن که روایات او را صحیحه تلقی کنیم یا نه.

ولی به هر حال در هر دو طریق (تهذیبین و قرب الاسناد) این روایت، «عبدالله بن بکیر» وجود دارد. نجاشی فطحی بودن عبد الله بن بکیر را ذکر نکرده ولی فطحی بودنش، باید مسلّم انگاشته بشود. در کتاب‌های شیخ طوسی به فطحی بودنش اشاره شده است. علاوه بر آن در «فرق الشیعه» نوبختی و «المقالات والفرق» سعد ابن عبد الله در ضمن فطحیه از عبد الله بن بکیر اسم برده شده است. ظاهرا مجموع قرائن مشخص می‌کند که او باید فطحی تلقی بشود. لااقل امامی بودنش به هیچ وجه قابل اثبات نیست. بنابراین روایتش، در حکم روایت موثقه خواهد بود.

در مورد روایت موثقه سه مبنا وجود دارد:

1. روایات موثقه اصلا پذیرفته نمی‌شود.
2. این روایات با روایات صحیحه هیچ فرقی ندارند. آقای صدر ظاهرا این مبنا را دارند و بر همین اساس این روایت را تام السند می‌شمارند.
3. روایت‌های موثقه با دو شرط معتبر هستند که با روایت‌ها و فتوای امامیه تعارض نداشته باشند.

اگر مبنای سوم را بپذیریم، ممکن است گفته بشود این روایت هم با روایت‌های امامیه منافات دارد هم با فتوای ایشان (بنابر وجود اجماع بر نجاست خمر). البته اجماع بر نجاست خمر ثابت نشد ولی تعارضش با روایت‌های نجاست خمر، باعث می‌شود که این روایت قابل استناد نباشد.

به نظر می رسد مسلک صحیح همین مسلک سوم است. بنابراین روایت عبد الله بکیر صلاحیت استناد در مقابل روایت‌های صحیحه‌ای که دال بر نجاست خمر هستند را ندارد. البته در کنارِ سایر روایت‌های دیگر برای اطمینان به صدورِ روایت‌های طهارت می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد. ولی به تنهایی، نمی‌تواند مستند باشد.

# روایت حسن بن موسی الحناط

روایت دیگری که برای طهارت خمر به آن استدلال شده است از حسن بن موسی الحناط است:

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُوسَى الْحَنَّاطِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَشْرَبُ الْخَمْرَ ثُمَ‏ يَمُجُّهُ‏ مِنْ فِيهِ فَيُصِيبُ ثَوْبِي فَقَالَ لَا بَأْسَ[[10]](#footnote-10).

## بررسی دلالت روایت حسن بن موسی الحناط

مرحوم صدر می‌فرمایند: «وهی فی الدلالة کسابقتها». به نظر می‌رسد، اشکالی که در روایت قبل مطرح نمودیم نسبت به این روایت هم مطرح باشد.

علاوه بر آن اشکال دیگری به این استدلال به این روایت مطرح می‌شود که علامه حلی نیز در منتهی بیان نموده‌اند: «و الأخير لا احتجاج به، لأنّ البصاق عندنا طاهر»[[11]](#footnote-11). همچنین در صفحه بعد نیز دوباره به این مطلب اشاره می‌فرمایند: «بصاق شارب الخمر طاهر ما لم يكن متلوّثا بالنّجاسة لرواية الحسين بن موسى الحنّاط و ما رواه الشّيخ، عن عبد الحميد بن أبي الدّيلم»[[12]](#footnote-12).

ممکن است گفته بشود این روایت ناظر به آن است که خودِ خمر را بیرون می‌ریزد. ولی این مطلب صحیح نیست و هیچ ظهوری در این مطلب ندارد. وقتی می‌فرمایند: «الرجل یشرب الخمر» ظاهرش آن است که خمر را نوشیده. خمر در دهانش نیست نه آنکه «یجعل الخمر فی فمه». بعد از نوشیدن می‌گوید: «ثم یمجه» یعنی بزاق این خمر را بیرون می‌ریزد. اصلا ظهور ندارد که خود خمر را قبل از نوشیدن از دهانش بیرون بریزد.

### طهارت یا نجاست بصاق خمر

در مورد بصاق خمر روایت دیگری از عبد الحمید بن ابی الدیلم هست که علامه حلی به آن اشاره می‌کنند:

قال: قلت لأبي عبد اللّٰه عليه السّلام: رجل شرب الخمر فبصق فأصاب ثوبي من بصاقه؟ فقال: ليس بشي‌ء[[13]](#footnote-13).

این روایت در دو جای تهذیب وارد شده است. سندِ آن در یک جای تهذیب چنین است:

سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَبَصَقَ فَأَصَابَ ثَوْبِي مِنْ بُصَاقِهِ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْ‏ءٍ[[14]](#footnote-14).

در جای دیگر تهذیب به این صورت نقل نموده‌اند:

محمد ابن احمد بن یحیی عَنِ الْعَبَّاسِ‏ بْنِ‏ مَعْرُوفٍ‏ عَنْ‏ صَفْوَانَ‏ بْنِ‏ يَحْيَى‏ عَنْ‏ إِسْحَاقَ‏ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الدَّيْلَمِ[[15]](#footnote-15) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَبَزَقَ فَأَصَابَ ثَوْبِي مِنْ بُزَاقِهِ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْ‏ءٍ[[16]](#footnote-16).

تفاوت این دو نقل «بصق» و «بزق» می‌باشد که از این جهت فرقی ندارد و هر دو یک معنا دارند.

در این بحث، پاک بودن بزاق خمر بررسی شده است. مرحوم خویی نیز هر دو روایت را نقل کرده‌اند. در کلمات فقهاء نیز مطرح شده است که مربوط به بزاق خمر است.

#### بررسی رجالی حدیث طهارت بصاق خمر

عبد الحمید ابن ابی الدیلم توثیقی ندارد و قرینه‌ای نیز برای وثاقتش پیدا نشد. صاحب معالم عبارتی دارند که ممکن است از آن توهم اعتبار این روایت بشود. در معالم الدین می‌فرمایند: «روی الشیخ فی الصحیح عن صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمار عن عبد الحمید ابن ابی الدیلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل یشرب الخمر ...»[[17]](#footnote-17).

ولی مراد ایشان از «فی الصحیح عن ...» آن است که روایت تا صفوان بن یحیی صحیح است. همین که سند را تا صفوان بن یحیی رسانده‌اند و بقیه سند را نقل نکرده‌اند اشاره به مبنای اصحاب اجماع است. نسبت به اصحاب اجماع گفته‌اند: «اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة». طبق مبنایی که در بعضی از اعصار مشهور بوده است، اگر سند روایت تا اصحاب اجماع صحیح باشد؛ دیگر مابقی سند را بررسی نمی‌کردند. بعد از صفوان بن یحیی در این روایت دو نفر قرار دارند «اسحاق بن عمار» و «عبد الحمید ابن ابی الدیلم». بنا بر این نظریه در اصحاب اجماع، این روایت تصحیح می‌شود.

صاحب معالم در مورد تعبیر «فی الصحیح عن» در جاهای مختلف اشاره کرده‌اند که با عبارت «صحیح فلان» فرق دارد. وقتی می‌گویند: «صحیح فلان» یعنی روایت به صورت کامل صحیح است. ولی تعبیر «فی الصحیح عن» به معنای آن است که قطعه سند تا فلان شخص صحیح است.

البته این مبنا به تبعیت از آیت الله والد و دیگر بزرگان، پذیرفته نیست. عبارت اصحاب اجماع فقط ناظر به وثاقتِ خود ایشان است نه وثاقت مشایخ مستقیم و نه وثاقت مشایخ با واسطه و نه صحت روایت.

مبنای دیگری هم وجود دارد که در خصوص «ابن ابی عمیر»، «صفوان» و «بزنطی» است. آن مبنا چنین است که مرسلات و مسندات این افراد، حجت است. مرسلات‌شان پذیرفته می‌شود و مشایخ ایشان نیز توثیق می‌شوند. این مبنا نیز مربوط به مشایخ مستقیم است. اگر تنها اشکالِ این روایت مربوط به اسحاق ابن عمار بود، به این صورت می‌توانستیم آن را مرتفع کنیم ولی عمده اشکالِ روایت مربوط به عبد الحمید ابن ابی الدیلم است.

در ریاض المسائل[[18]](#footnote-18) اشاره می‌کنند که این روایت به وسیله مبنای اصحاب اجماع تصحیح می‌شود.

##### بررسی رجالی «اسحاق بن عمار»

در مورد اسحاق بن عمار هم بحث‌های مفصلی است. مرحوم نجاشی «اسحاق ابن عمار الصیرفی کوفی» را توثیق کرده است و فرموده است: «وهو فی بیت کبیر من الشیعة»[[19]](#footnote-19). از طرف دیگر مرحوم شیخ طوسی در فهرست، «اسحاق ابن عمار ساباطی» را فطحی می‌دانند ولی در موردش می‌نویسند: «الا ان کتابه معتبر»[[20]](#footnote-20). علامه حلی در کتابه «خلاصه» بین این دو کلام نجاشی و شیخ طوسی جمع کرده‌اند و گفته‌اند اسحاق بن عمار فطحی ثقه است.

این مبنای موثقه دانستن روایت‌های عمار، تا زمان شیخ بهایی ادامه داشته است. شیخ بهایی می‌فرمایند اسحاق بن عماری که شیخ طوسی فطحی دانسته‌اند، «اسحاق بن عمار ساباطی» است. اسحاق ابن عماری که نجاشی توثیق کرده است، «اسحاق بن عمار صیرفی کوفی» است. دو نفر هستند و دلیلی بر یک نفر بودنشان نداریم. بنابراین عنوان «اسحاق بن عمار» عنوان مشترک بوده و نیاز به تمییز مشترکات داریم. بعد از شیخ بهایی این مطلب، در جامعه علمی رایج بوده است تا زمانِ علامه بحرالعلوم.

علامه بحرالعلوم در «فوائد رجالیه» اثبات می‌کنند که اسحاق بن عمار یک نفر است. این شخص نه ساباطی بوده است نه فطحی بلکه امامی است. شیخ طوسی اشتباهی کرده‌اند و خیال کرده‌اند اسحاق بن عمار، ساباطی است و او را فرزند عمار ساباطی شمرده‌اند. در حالی که اسحاق بن عمار، فرزند عمار بن موسی ساباطی نیست بلکه اسحاق بن عمار بن حیان است. عمار ساباطی، خانواده‌اش و اصحابش، فطحی شدند.

به نظر می‌رسد نجاشی نیز در اینجا ناظر به تصحیح عبارت شیخ طوسی بوده است. مرحوم نجاشی در باب الف، به فهرست شیخ نظارت دارد و ظاهرا اینجا هم در مقام تصحیحِ فهرست شیخ بوده‌اند.

این مطلب علامه بحر العلوم، مطلب درستی است. ما هم قرائنی برای تأیید فرمایش علامه بحر العلوم آوردیم. از جمله آنکه در بعضی مواضع شیخ طوسی، به جای عمار ساباطی، اسحاق بن عمار ذکر کرده‌اند. همین نشان می‌دهد که در ذهنِ شیخ، بین اسحاق بن عمار و عمار ساباطی یک نوع ارتباطی وجود داشته است. همین باعث می‌شود که احتمالِ علامه بحرالعلوم تقویت بشود. گویا شیخ طوسی به تبع ساباطی دانستن اسحاق بن عمار، او را فطحی شمرده‌اند. در حالی که او اصلا ساباطی نبوده است. در برنامه درایة النور به همه این مبانی مختلف در یک خط اشاره کرده‌ایم. بنابراین اسحاق بن عمار امامی ثقه است و روایاتش صحیحه می‌باشند.

## بررسی سند روایت حسن بن موسی الحناط

در سند این روایت «حسن بن موسی الحناط» واقع شده است. مرحوم صدر می‌فرمایند:

اگر روای روایت حسن باشد، چون ابن ابی عمیر از او روایت کرده است توثیق می‌شود. ولی در تهذیب و استبصار به جای «حسن بن موسی»، «حسین بن موسی» آمده و به جای «حناط» هم «خیاط» به عنوان نسخه بدل ذکر شده.

در ادامه می‌فرمایند: «فإن حصل الوثوق بأن أحدهما عين الآخر - ولو بلحاظ اقتصار كل من الفهرستين على أحدهما، حيث اقتصر الشيخ في فهرسته على الحسن بن موسى الحناط واقتصر النجاشي على الحسين بن موسى الخياط، ووقوع ابن أبي عمير في الطريق في كل منهما، وإن كان طريق النجاشي ضعيفا - فهو، وإن لم يثبت ذلك - ولو بلحاظ ذكر الشيخ في رجاله لكلا العنوانين في أصحاب الصادق عليه السلام - لم يتم سند الرواية»[[21]](#footnote-21).

1. . حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران، اول، 1412 ه‍ ق، ج 3 ص 217. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان. [↑](#footnote-ref-2)
3. . جامع الاحادیث، ج ۲۹ ص ۲۳۲ باب ۳۲ از ابواب اشربه مباحه و محرمه. [↑](#footnote-ref-3)
4. . جامع الاحادیث، ج ۲۹ ص ۲۴۷ باب ۳۷ از ابواب اشربه مباحه و محرمه. [↑](#footnote-ref-4)
5. . جامع الاحادیث، ج ۲۹ ص ۳۰۰ باب ۵۴ «ان الخمر اذا انقلبت خلا حلت». [↑](#footnote-ref-5)
6. . طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج ۱ ص ۲۸۰. [↑](#footnote-ref-6)
7. . بحوث في شرح العروة الوثقی، سید محمد باقر صدر، جلد ۳ ص ۳۴۰. [↑](#footnote-ref-7)
8. . اشکال گذشته آن بود که ممکن است رفع بأس در این روایات به معنای طهارت نباشد بلکه ناظر به نگهداری خمر یا پوشیدن لباس آلوده به آن باشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. . حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران، اول، 1412 ه‍ ق، ج 3 ص 2۲۷. [↑](#footnote-ref-9)
10. طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج ۱ ص ۲۸۰. [↑](#footnote-ref-10)
11. . حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران، اول، 1412 ه‍ ق، ج 3 ص 217. [↑](#footnote-ref-11)
12. . حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران، اول، 1412 ه‍ ق، ج 3 ص 21۸. [↑](#footnote-ref-12)
13. . در ابواب النجاسات جامع احادیث جلد دوم صفحه ۱۱۲، حدیث ۲۱ باب وارد شده است. حدیث ۱۴۵۶ می‌باشد. [↑](#footnote-ref-13)
14. . طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج ۱ ص ۲۸۲. [↑](#footnote-ref-14)
15. . در اینجا به احتمال زیاد باید «ابن ابی الدیلم» باشد به قرینه «عبد الحمید ابن ابی الدیلم» در جای دیگر وارد شده. [↑](#footnote-ref-15)
16. . طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق، ج ۹ ص ۱۱۵. [↑](#footnote-ref-16)
17. . عاملى، جمال الدين، حسن بن زين الدين، معالم الدين و ملاذ المجتهدين (قسم الفقه)، 2 جلد، مؤسسة الفقه للطباعة و النشر، قم - ايران، اول، 1418 ه‍ ق، ج ۲ ص ۷۹۷. [↑](#footnote-ref-17)
18. . ریاض المسائل ج ۱۳ ص ۴۸۲. [↑](#footnote-ref-18)
19. . نجاشى، ابو الحسن، احمد بن على، رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفي الشيعة، در يك جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 1407 ه‍ ق، ص ۷۱. [↑](#footnote-ref-19)
20. . عبارت شیخ طوسی چنین است: «إسحاق بن عمار الساباطي‌، له أصل، و كان فطحيا إلا أنه ثقة و أصله معتمد عليه». طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، الفهرست (للشيخ الطوسي)، در يك جلد، المكتبة الرضوية، نجف اشرف - عراق، اول، ه‍ ق، ص ۱۵. [↑](#footnote-ref-20)
21. .  بحوث في شرح العروة الوثقی، سید محمد باقر صدر، جلد ۳ ص ۳۴۰. [↑](#footnote-ref-21)